

آقا بیره و خرس کوچولو

همراه با ماجراهای تین تن قصه‌گو و سید

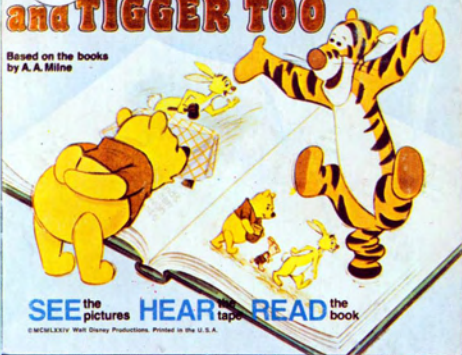
فصل چهارم پرواز ۷۱۴



WALT DISNEY Presents

WINNIE the POOH and TIGGER TOO

Based on the books
by A. A. Milne



SEE the pictures HEAR the tape READ the book

© WEMLEYBY Walt Disney Productions. Printed in the U.S.A.

گوینده داستان . شراره شفتی

مترجم . مهناز فصیحی

با صدای قربیا ، مناشی ، طهما سب . هاشمی و گروه دیگری از هنرمندان

سینما ، رادیو و تلویزیون

مرکز بخت انتشارات بی‌تا خهبان ویلا بلاک ۵۲ تلفن ۸۳۲۵۶۶



داستانهای دیدنی، خواندنی و شنیدنی از نویسندگان بزرگ جهان

۴۰

- ۱- علاءالدین و چراغ جادو ۲- غول خودخواه ۳- جک ولوبیای سحرآمیز
- ۴- سیندرلا ۵- هنسل و گریتل ۶- گربه چکمه‌پوش ۷- نخودی ۸- زیبای خفته ۹- سفیدبرفی ۱۰- کشتی نوح ۱۱- پینوکیو ۱۲- پیترو و کرگ ۱۳- بچه اردک زشت ۱۴- شئل فرمزی ۱۵- جانی اپل سید ۱۶- داستانهای هانس کریستین آندرسن ۱۷- راپونزل ۱۸- فندق شکن ۱۹- علی بابا و چهل دزد بغداد ۲۰- کونوله و کشفدوز ۲۱- آلیس در سرزمین عجایب ۲۲- یوسف و زلیخا ۲۳- زشت و زیبا ۲۴- رامبل استیل اسکین ۲۵- تام نام ۲۶- مری پاپینز ۲۷- پلنگ صورتی ۲۸- جادوگر شهر آژ ۲۹- هابده ۳۰- دامبو ۳۱- اشکها و لبخندها (جلد اول) ۳۲- اشکها و لبخندها (جلد دوم) ۳۳- سربازحلی ۳۴- اژدهای خونگی و بیت ۳۵- خراوازه خوان ۳۶- رامین هود ۳۷- بچه آهو (با م بی) ۳۸- داستانی از جنگل ۳۹- نجات دهنندگان ۴۰- پلنگ و خرس کوچولو (با م بی) ۴۱- نغمه غاز (مادرگوس) ۴۲- ناگرد جادوگر ۴۳- نان زنجفیلی ۴۴- ارتش قورباغه‌ها ۴۵- موش و گربه ۴۶- اسب سیاه ۴۷- افسانه محبت ۴۸- سربال سداباد ۴۹- سلیمان پیامبر ۵۰- داود پیامبر ۵۱- تن تن کنکو ۵۲- پرواز ۷۱۴ ۵۳- حسن و خانم حنا در لوبیای سحرآمیز (جلد اول) ۵۴- حسن و خانم حنا در لوبیای سحرآمیز (جلد دوم) ۵۵- قصه‌گوی بهاری ۵۶- شیطان بزرگ .

مرکز بخت : انتشارات بی‌تا خهبان ویلا بلاک ۵۲ طبقه ۵ تلفن : ۸۳۲۵۶۶
بهاء کتاب و نوار قصه‌گو همراه با یک جلد کتاب ماجراهای تین تن و مبلو جمعاً ۵۰۰۰۰۰
حق چاپ و تکثیر محفوظ است

قیمت ۳۰۰ ریال

آقا بیره و خرس کوچولو

یکی بود یکی نبود . غیر از خدا هیچکس نبود . این وینی پوه ، یک خرسک است که مال پسر بچه‌ای بنام کریستوفر روبین است . پوه در جنگل صد جریبی دوستان زیادی داره . یکی از اونها یک موجود جست و خیز کن راه راهه .

سلام ، من بېرم . ب ، باز هم ب ، یعنی دونا ب و یک ر پوه بهش گفت :

من میدونم ، تو قبلاً هم روی من پریدی

This is Winnie the Pooh, a teddy bear who belongs to a boy named Christopher Robin. Pooh has many friends in the Hundred Acre Wood. One of them is a bouncy character with stripes.

"Hi. I'm Tigger! T-I-double 'G'-ER!"

"I know," said Pooh. "You've bounced me before."



خرگوش با شادی توی باغچه‌اش مشغول سبزیکاری بود که شنید آقا بیره
 داره میاد
 سلام گوش دراز
 نه نه بیره نپر...
 اما خرگوش نتونست جلوی خیز بیره رو بگیره. هویجا به اطراف پرتاب
 شدند



Rabbit was happily working in his vegetable garden when he heard Tigger coming. "Hello, Long Ears!"
 "No, no, Tigger! Don't bounce..." But Rabbit couldn't stop Tigger's bounce. Carrots went flying in all directions!



بیره دوست داره که روی مردم بیره، بکروز اون پیگلت رو دید که
 داشت برگهای خشک رو جمع آوری میکرد. جست بلندی بطرفش زد تمام برگها
 پخش و پلا شد. بیره گفت:
 تعجب کردی؟ این فقط یک خیز کوچولو بود. من خیر بهترم رو برای
 خرگوش نگهداشته‌ام.
 و آقا بیره بطرف خونه خرگوش به جست و خیز پرداخت.

Tigger likes to bounce on people. One day he saw Piglet sweeping some leaves into a pile. He gave Piglet a good bounce. All the leaves went flying. "Shucks, that's only a little bounce," said Tigger. "I'm saving my best one for Rabbit." And Tigger bounded over to Rabbit's house.

"Tigger, just look at my beautiful garden!" wailed Rabbit.
"Yuck! Messy, isn't it?" said Tigger.
"Messy? It's ruined! Oh, why don't you ever stop bouncing?"
"Because bouncing is what Tiggers do best!"



خرگوش ناله کرد که
آقا ببره به باغچه قشنگم نگاه کن!!! ...

ببره گفت:

آه چه درهم و برهمه. مگه نه؟

درهم برهم؟ از بین رفته. چرا دست از این جست و خیزات برنمیداری؟
برای اینکه جست و خیز بهترین کار ببرها است.



ما بسر رو برای یک گردش طولانی به جنگل میبریم
و همونجا گمش میکنیم . وقتی بیداش کردیم . اون دیگه به ببر قدرشناسی
میشه و میگه : اوه خدای من چطوری میتونم ازتون تشکر کنم که جونم را نجات
دادید . و خوب ما بهش میگیم که دیگه دست از جست و خیز برداره .
و باین ترتیب صبح وز بعد دوستها راهی جنگل شدند . بره همینطور
جلوی سایرین مشغول جست و خیز بود .

Tigger for a long explore in the woods and lose him. And when
we find him, he'll be a more grateful Tigger. An 'Oh,
how can I ever thank you for saving me' Tigger. And
we'll tell him to stop bouncing."

So the next morning the friends set out for the woods.
Tigger bounced along in front of the others.



خرگوش انقدر ناراحت بود که فوراً "جلسه‌ای تو خونهای تشکیل داد و
بوه و پیکلت هم در اون شرکت داشتند .
همه توجه کنید . برای جست و خیز آقا ببره باید فوراً" کاری بکنیم .
من فکر خیلی خوبی دارم .

Rabbit was so upset about his garden that he called
a meeting at his house, which Pooh and Piglet attended.

"Attention everybody! Something has got to be done about
Tigger's bouncing. Now I have a splendid idea. We'll take

یکدفعه ببره متوجه شد که تنها مونده
یعنی گوش دراز کجا رفته؟ آهای! رفقا کجائید؟ وای حتماً گم
شده‌اند
و ببر جست و خیز کنان رفت که پیداشون کنه .

Tigger suddenly realized he was alone. "Now where do you suppose old Long Ears went to? Hall-oo! Where are you fellas?! Gee, they must have gotten lost." And Tigger bounced off to find his friends.



در فرصتی که ببره حواسش نبود خرگوش و بوه و پیگلت توی تنه یک
درخت قایم شدند

Then, when Tigger wasn't looking, Rabbit, Pooh' and
Piglet hid in a hollow log.



چه حرفها بوه! من راه منزل رو خیلی خوب بلدم
و خرگوش رفت که ثابت کنه میتونه راه خونه‌اش را پیدا کنه. مدتی که
از رفتنش گذشت بوه صدای قار و قور شکمش را شنید
فکر میکنم کاسه‌های عسل دارند صدام میکنن. بیا بریم پیگلت شکم
من راه خونخرو خوب میدونه
در این موقع که انتظار همه چیز میرفت جز ببر، او روی بوه و پیگلت
برید. رفقا من فکر کردم شما کم شدید. گوش دراز کجاست؟

"Nonsense, Pooh! I know my way home!" And Rabbit left to prove he could find his way home.

After Rabbit had been gone awhile Pooh felt a rumbling in his tummy. "I think my honey pots are calling to me. Come on, Piglet. My tummy knows the way home."

Just then, who should appear but Tigger. He bounced Pooh and Piglet. "I thought you fellers were lost. Where's old Long Ears?"



وقتی که ببر دور شد سه‌تا دوست از کنده درخت بیرون آمدند و
خرگوش با خنده‌های زیر لب گفت
دیدین فکر عالی من کار خودش را کرد. حالا میریم و آقا بهره رو
نجاتش میدیم.
اما هرچقدر که راه میرفتند باز بهمون گودال شنی میرسیدند. بوه با
عقل کوچولوش گفت:
من فکر میکنم این گودال شنی مارو تعقیب میکنه. نکنه ما کم شدیم
خرگوش؟

When Tigger had gone, the three friends came out of the hollow log. Rabbit snickered. "You see? My splendid idea is working! Now we'll go and save Tigger."

But as they walked on they kept coming back to the same sand pit. Pooh, who is a bear of very little brain, said, "That sand pit is following us. Maybe we are lost, Rabbit."

خرگوش هی بیشتر و بیشتر میترسید .

اطرافش پر از صداها و اشکال عجیب و غریب بود . یکمرتبه صدای سلام

آشنائی را شنید . و این بار واقعا" از حسرت زدن بیره بروش خوشحال بود . خرگوش وانمود کرد که اصلا" نمیترسیده .

اوه ببر جقدر از دیدنت خوشحالم . ما فکر کردیم که تو گم شدی . کور خوردی ببرها هیچ وقت گم نمیشند .

و به این ترتیب همه باهم بطرف خانه حرکت کردند .

Rabbit grew more and more afraid. There were so many strange shapes and sounds.

Suddenly he heard a familiar "Hall-oo!" This time Rabbit was happy to be bounced by Tigger. He pretended that he hadn't been afraid. "Oh, Tigger! I'm so glad to see you! Uh, we thought you were lost."

"Shucks, Tiggers never get lost." And they all went back home.



و جریان طوری شد که تنها گم شده واقعی خود خرگوش بود . نکوتنها توی جنگل انبوه با صدای هر جنبندهای از جا میپرید .

It turned out that the only one who was really lost was Rabbit! All alone in the dense woods, he jumped at every sudden noise.

وقتی زمستان به جنگل صدجریبی اومد همهجا از برف پوشیده شد .
روو آنقدر برای بازی بابیره بیقرار بود که مادرش کانگا بزحمت تونست شال
کردن رو دور گردنش ببندد .

بیره قول داد که :

من از این کوچولو مراقبت میکنم و قبل از خواب برش میگردونم
بعد هر دو جست و خیز کنان دور شدند

آخه این تنها کاریکه ببرها و کانگروها خیلی خوب میکنند !

When winter came the Hundred Acre Wood was covered
with snow.

Roo was so anxious to play with Tigger that his mother,
Kanga, could barely get his scarf on.

"I'll take care of the little nipper, and have him home by
nap time," Tigger promised. Then off they bounced, because
"That's what Tiggers and Roos do best!"





ولی وقتی ببر قدم روی یخ گذاشت ، لیز خورد و محکم به خرگوش خورد
و باهم به در جلویی خانه خرگوش خوردند ، بعد ببر زیر لب گفت :
ببرها اسکی روی یخ رو دوست ندارند .

But when Tigger ran onto the ice, he slipped and skidded
right into Rabbit, and they all went crashing right through
Rabbit's front door!

Tigger grunted, "Tiggers don't like ice skating!"



اونها بیک دریاچه قشنگ یخزده که جلوی خانه خرگوش بود رسیدند .
خرگوش داشت با خوشحالی سرسره بازی میکرد . روواز ببره پرسید :
ببینم ببرها هم میتوانند به قشنگی آقا خرگوشه سرسره بازی کنند ؟
البته روو . . ببرها خیلی خوب میتونند

They came to a beautiful frozen pond in front of Rabbit's
house. There was Rabbit, happily ice skating.

Roo asked Tigger, "Can Tiggers skate as fancy as Mr.
Wabbit?"

"Sure, Roo. That's what Tiggers do best!"



تو این صفحه بوه و پیگلت داشتند جا پاهای روی سرف رو دنیا
میکردند . پیگلت پرسید که دنیا چی میگرددند . بوه جواب داد .

نا-بیش نرسیم نمیدونم

درست همین موقع بوه و پیگلت صدای

آهای

از دور شنیدند . بوه نمیدونست که این بهره است و تقاضای کمک داره
خدا کنه یک پلنگ درنده نباشه . آخه اونها اول صدا میکنند و بعد

می برند روت

Over on this page Pooh and Piglet were following some tracks in the snow. Piglet asked what they were tracking. Pooh replied, "I won't know until I catch up with it."

Just then Pooh and Piglet heard a sound in the distance. "Ha-looo!"

Pooh didn't know that it was Tigger calling for help. "I hope it isn't a fierce jaguar. Because they 'Ha-looo' and then drop on you."



ببر و روو به اعماق جنگل صد جریبی رفتند و دنبال چیز دیگه‌ای که
ببرها خوب میتوانند انجام بدن گشتند . روو پیشنهاد کرد که :

ببره بیا از یک درخت بریم بالا

ببرها از درخت بالا نمیرند . روش میبرند

و باین ترتیب ببر و روو به بالای یک درخت بلند پریدند . راستش
چیزی نبود از توی کتاب هم خارج بشوند . ناگهان بهره متوجه شد که چقدر
از زمین دور شده‌اند اون وحشت کرده بود . ولی روو فکر میکرد این بازی
خیلی جالبی است . همینطور که از دم بهره آویزون بود به عقب و جلو تاب

میخورد . آخ جووون پس کن بچه پس کن کن کن . حسن روو بمره در آویزون

Tigger and Roo went farther into the Hundred Acre Wood, looking for something else Tiggers do best. Roo suggested, "Let's climb a tree, Tigger."

"Tiggers don't climb trees. They bounce 'em!"

So Tigger and Roo bounced way up to the top of a tall tree. In fact, they almost bounced clear out of the book! Suddenly Tigger realized how far down the ground was. He was terrified!

Roo, however, thought this was great fun. He swung back and forth, holding onto Tigger's tail. "Whee-ee!"

"Stop, kid! S-T-O-P! You're rocking the forest!"



تو در کجای هستی من قصه گو هستم . اگر اینکارو بکنی قول میدم
 پس تو قصصات من را از اینجا ببر پائین .



"Who are you?"
 "I'm the narrator."
 "Oh, Well, narrate me
 down from here. If you do,
 I promise I'll never bounce
 again!"
 So I turned the book side-
 ways, and Tigger slid right
 down the block of type. He
 landed safely on the ground.
 Tigger was mighty glad to be
 out of that tree and on solid
 ground again.



But it wasn't a jagular. It was only Tigger and Roo up in the tree.

Pooh looked up. "Are you all right, Roo?"

"I'm all right! But Tigger's stuck!"

"How did you and Tigger get way up there?!"

"We bounced up."

"Well, then, why don't you bounce down?" Pooh was very smart for a bear of very little brain. And so Roo bounced down.

But Tigger was still too afraid to jump that far. "You see, Tigger? All your bouncing has finally gotten you in trouble."

ولی پلنگی در کار نبود . ببر و روو بودند

که بالای درخت بودند . پوه

بالا رو نگاه کرد و گفت :

حالت خوبه روو

"من خوبم ولی ببر گیر افتاده

تو و ببر چطوری رفتین اون بالا

با خیز برداشتن رفتیم بالا

خوب چرا با خیز نی آین پائین

پوه با تمام کوچولونیش عقلش خوب میرسد . و روو هم همینطور پرید

پائین . ولی ببره آنقدر وحشت زده بود که نمیتونست اون فاصله را پائینی

ببره .

می بینی آقا ببره بالاخره این جست و خیزات کار دست داد

من آنقدر خوشحالم که میخوام خیز بردارم
 خرگوشه فوری اومد تو حرفش که:
 نه آقا بیره تو قول دادی
 یعنی میگی حتی یک خیز کوچولو موجولو هم نه؟
 بیره خیلی ناراحت شد و راهش رو گرفت و رفت

"I'm so happy, I feel like bouncing!"
 Immediately Rabbit stepped up. "No, Tigger. You
 promised."
 "You mean, not even one teensy-weensy bounce?" Tigger
 was very, very sad. He turned and walked away.

روو خودش را تو بغل مادرش چسباند و گفت:

ماما من اون ببر جست و خیزی رو بیشتر دوست دارم
 و همه گفتند که ببر جست و خیزی رو بیشتر دوست دارند. بله حتی
 خرگوشه هم گفت پس تصمیم گرفتند که بگذارند بازهم جست و خیز داشته
 باشه. ببر هم از شادی یک جست بلند زد. بالاخره یک ببر بدون جست و
 خیز که اصلاً "ببر نیست".

پایان

Roo tugged at Kanga's arm. "Mama. I like the old bouncy
 Tigger best."

Everyone said that they too liked
 the old Tigger best. Yes, even Rab-
 bit. So they agreed to let Tigger
 have his bounce back and he leaped
 for joy. After all, a Tigger without
 his bounce is no Tigger at all.



